

بسویت بسر آید و باعث اطمینان خاطر گردد و فرمودند فقیران را چه حاجت است که باز منت با دشامان مجازی بکنند
 پادشاه حقیقی که ذائق بندگانت هر چند درین باب بدو جهد کردند اما قبول نکرده آخرش اسانید و کور را در
 حوض خانقاه خود شست انداختند چون فقر ظاهری و عداوت معاندان روی نمود از شهر برآمده برکنار
 دریای سابر بردی ملک مقصود خلوت اختیار نموده بودند و برای نماز جمعه و شنبه خانقاه خود می آمدند
 گاهی تا پهل روزها بجا مشغول میبودند تا چند سال بهین منگ زرانیدند و او کار و اشغال با تمام رسانیدند بعد از
 چند سال که خوارق و کرامات بظهور آمد و مردمان مرید و معتقد شدند در شهر سکونت وزیدند و بدین تلقین
 مشغول شدند اکثر اوقات در مجلس اعراض بزرگان و غیره مملع بدون مزامیری شنیدند و وقت سماع
 محب التی رو میداد و آب از چشم جاری میشد آورده اند که بجزرت شیخ با تلی آواز داد که خدمت قطب
 بشر طمحل و اظهار تمام تو مقرر کردیم ازین اشارت پر بشارت تا سر و زست و مدیوش شدند بعد از سر و زخلعت
 قلبیت عطا شد و همان روز در شهر مشهورست که شیخ محب قطب زمان ست چنانچه پیر تاریخ نبیت و ششم
 رمضان المبارک سینه یکبار آورد و حضرت شیخ بخادم خود ولی تام فرمودند قدری نبات آورده وقت
 نماز فجر حاضر باش و قتی که اشاره شود به شریف بدی چنانچه نبیت و هفتم شریف عبد القادر بن حضرت
 شریف شیخ حیدر وی که روضه ایشان در جوهری واره واقع است آمده با حضرت شیخ محب ملاقات کرده نماز
 صبح خوانده بعد از فراغ ذکر و فاتحه از بهر پیش آمده با شیخ مصافحه کرده فرمودند که قلبیت مبارک باشد و از
 هر طرف آوازی آمد که شیخ قطب بعد از آن تبرک نبات دادند و شریف آن تبرک را بهر حضار داده وقت
 چاشت مخص شده بجان خود تشریف بردند آورده که وقتی حضرت شیخ برانی زیارت خواجہ نصیر الدین چراغ
 دہوی بزرگان و پیر تشریف برده بودند روزی برای زیارت حضرت شیخ نصیر الحق والدین بر رفتند در آنوقت
 کسی از مجاوران حضرت حاضر بگنبد نبود شیخ خادمان خود را هم بیرون گذاشتند و خود اندرون گنبد درآمدند
 یک مرتبه قبر حضرت خواجہ که از یک توستنگ بود از میان شکافته شد و حضرت شیخ در میان قبر درآمدند یک
 خادمی وزردیہ گاہ میگرد و از خیال خبر یافته بدیگران اطلاع داد همه خادمان آمده در گنبد مستقر و متفکرات پانزده
 و شیخ تادوسامت اندرون قبر بودند بعد از آن درآمدند در آنوقت چهره مبارک شیخ مثل آفتاب
 و ماہتاب تابان و درخشان بود این خبر در دیار دہلی مشهور و معروف است و تا حال شکافت در میان
 سنگ قبر که اصل یک لغت بود نمایانست و چون این خبر در دہلی اشتهار یافت خوانین آنجا این ماجرا

بجناب جهانگیر بادشاه که در آنوقت در اجمیر بودند سر و منداشتند که چون بزرگی وارد این ایارگشته است بادشاه
 از استماع این معنی فرزانی فرستاد که هرگاه که برای زیارت حضرت خواجہ سعید الدین علیہ الرحمہ تشریف خواہند آورد
 و بدرقہ چرخ راه دانه اینجا رسانیده بگویند که با ملاقات بکنند چون آنجا رسیدند بعد از فراغ فاطمه وقت مراجعت
 با بادشاه ملاقات کرده همان روز عرض شدند هر چند بادشاه برای مطالب دیگر گفته فرستاد لیکن ایشان قبول
 نکردند مگر یک و یک که بنام فرزندان ایشان بود مقرر کنانیدند آورده اند سنه یکہزار و بیست و ہفت جهانگیر
 بادشاه بہ احمد آباد تشریف آوردہ بواسطت سید احمد قادری استماعی ملاقات شیخ کردہ روزی شیخ
 برای دیدن بادشاه آمدند در آنوقت بادشاه تماشای شیران میکرد و ندک یک شیر حمل کردہ و پخہ را شکستہ برآمدہ کس
 گریختہ کنارہ گرفتند و شیخ همان جا ایستادہ بود ندک شیر شل سگ آمدہ سر بر پای شیخ گذاشتہ دم می بنانید
 وفات ایشان وقت چاشت روز یکشنبہ بیت و نهم شہریع الاول سنہ یکہزار واقع شدہ در خانقاہ خود
 متصل قبر پدر طبر شرف مدفون شدند تاریخ وفات ازین مصرع مستفاد میشود مصرع واصل حق محمد چشتی +
 شیخ را چہار پسر بود اول شیخ حسن محمد ہمیشہ دعا میکرد ندک حق تعالی بسلاست ایمان مرا پیش از پدر بردارد کہ مرا
 طاقت برداشت دوری ایشان نیست و نخواہد بود چون خبر وصال حضرت شیخ بہ ایشان رسید بیہوش شدہ
 افتادند روز سیوم جان بحق تسلیم کردند پسر دوم شیخ محمود محبوب ترین فرزندان حضرت و گوشہ نشین بودند بیچ
 جای آمد و رفت میکردند و در سال ششم ماہ ربیع الثانی وفات یافتند پسر سوم شیخ سراج الدین مسموم راز
 و مدار المہام حضرت بودند بموجب وصیت پدر برادرزادہ خود شیخ یحیی را باانشین پدر خود کردہ خود بر سباده
 نہ نشستہ بتاریخ ہفدہم سال یکہزار و پنجاہ انتقال نمود پسر چہارم شیخ عزیزا شد اما ایشان را پرورش و تربیت
 از شیخ سراج الدین بود میان شیخ یحیی چشتی قدس سرہ رئیس المشایخ و الاولیاء زبدۃ الاتقیاء شیخ
 الحرمین و زائر البابین شیخ محی الدین ابو یوسف یحیی چشتی ابن شیخ محمود بن شیخ محمد چشتی ذات مبارک ایشان
 حجت بود بر مشایخ سافت بلکہ در متقدین ہم مثل ایشان ہم نبودہ باشند ولادت باسادت ایشان در پنجشنبہ
 بیستم ماہ رمضان المبارک سنہ یکہزار و دہ بودہ در عمر بیت سالگی از تحصیل علوم ظاہری و باطنی و چند مدت
 جد تشریف خود فارغ شد و کسب بالمن کمال رسانیدہ بود و حافظ قرآن تشریف ہم بود بحضور خود چند مدت
 نوکر سیف خان و مرزا عیسی ترخان گردیدہ اما درع و تقوی در آنجا نیز از دست نہ میداد چنانچہ در ملک گیری سوت
 روزی بروی تاختہ بودند ہمہ لشکریان داند و کلاہ از دہا آوردہ خود ہم بخوردند و اسپان را میخورانیدند ایشان

نگام سپ گرفتیک کناره نشسته بودند قفا هر چند بجهت شدند که شما تم بخورید و اسپ را هم بدید سوامی این اینجا
 میسر خواهد آمد لیکن ایشان قبول نکردند همین طور که سینه بخواب رفتند تا گاه شخصی از غیب پیدا شد در یک دست
 دول که در آن خرمای که از روغن دیده بسیار زده بود و در دست دیگر شتاره گاه حواله ایشان کرد و چپتا پنجه
 ایشان واسپ میزدند معلوم شد که آن شخص خفسر بود چون بعد حلت به خود میسند از شادند شدند
 آمد و رفت ترک کرده گوشه گیری و عزت اختیار کرد و پیچ جانمیرفتند چنانچه محمد اورنگ نریب بادشاه هنگام دوری
 شهر ملک نظام استاد خود را بخدمت شیخ فرستاده است دعای ملاقات کردند شیخ جواب گفته فرستادند
 که مطلب از ملاقات در ایشان دعای ایشان است و فقیر اینجا دعا خواهد کرد و اگر اعتباری که اول الامر واجب است
 خواهد آمد اما دعاییکه از خوشی دل باشد نخواهد شد آنشیر بادشاه بخدمت شیخ آمده ملاقات کردند و مخطوط
 شدند و عرض کردند در آنچه علودین محمدی مسلم الله علیه و آله وسلم باشد فرماید حضرت شیخ گفتند انشاء الله
 تعالی همین قسم خواهد شد چنانچه از زبان شیخ برآمده بود همان قسم شد که ایشان بادشاه شدند و حمایت دین محمدی
 مسلم الله علیه و آله وسلم بواقعی بمسئل آوردند بعد از آن در ایام شایستگی در سه سال دو صدر و پیر بنیت
 شیخ میفرستادند و بعد از تقریر سلطنت هر سال هزار روپیه نقد و دستار و خردی و کمر و کتوب بدست خود میفرستادند
 و حضرت شیخ زایل طرت مولود و سرود بی فرا میر بسیار بود چنانچه معمول خاندان پشتیه است و اعراض و مجالس
 بزرگان همیشه مولود و سرود میشد چون تقیید بادشاه درین امر بسیار بود مرزا باقر محتسب از همه مولود خوانان
 و سرود گویان مچکا گرفت که پیچ با مولود بخوانند و سرود گویان سنی در آنوقت از همه با موقوف شده
 گرد و خانقاه شیخ که مولود می باشد این معنی بر محتسب و دیگر مردمان را شاق می آمد چنانچه یک روز محتسب قرار کرده
 که مولود خوانان را از خانقاه شیخ گرفته بسیار و تنبیه و تادیب نماید باراده فاسد آمده بخانه میر عرب نشسته چون
 این خبر به شیخ رسید ایشان میدان خود را فرمودند که همه مسلح شده مستعد بشینید اگر محتسب اراده فاسد این
 طرف نماید بزنید و خود هم نیچه گرفته نشسته چون این خبر به میر عرب و محتسب رسید میر عرب گفت اول
 من رفته شیخ را بفهمانم اگر قبول کند نه با و الا شما و ایند و کار شما چنانچه میر عرب بخدمت شیخ آمده اظهار کردند که محتسب
 این اراده آمده است لهذا بهتر است که چند روز ازین امر موقوف باشد و حکم بادشاه طلبیده اجرا خواهند
 فرمود شیخ از استماع این معنی بسیار برهم شده فرمودند که سیت بادشاه بادشاه منم هر گرامی خواهم بر تخت
 مینشاندم بر و محتسب را بگو که زود بیاید میر عرب برناسته آمد و با برایش محتسب اظهار نمود و گفت الحال

این منتهی شرف است نخواهد شد بر خاسته خود آمد شیخ این ماجرا باعث و نهنگامه و فساد چند بلوشت پیش پادشاه و معرفت
 شیخ عبد الله پسر شیخ نظام فرستاد اما عبد الله از بزرگوار گذر ساخت در عیان شیخ خطوط بر پادشاه نرسیدند
 آخر شیخ خط معرفت سید علی عنوی خان فرستاد ایشان بخدمت پادشاه گذرانیدند پادشاه خط را بوسه داد
 بر سر گذارشته معذرت بسیار کرد و چهار خطوط یکی بنام راجه حسونت سنگه کرد در آنوقت ناظم اینجا بود و یکی بنام قاضی
 محمد شریف و یکی بنام نظام الدین احمد دیوان و یکی بنام میر سبزواری و الدین بخشی فرستاد که مرزا باقر محتسب را تکلیف
 تمام منع نمایند که بار دیگر گردان این افعال نگردد و در مسئله مختلف غیبه استساب نه نمایند و هر چهار بخدمت شیخ رفت
 معذرت این امر از طرف ما نمایند و یک هزار روپی و چهار توله بخدمت شیخ بگذرانند چنانچه هر چهار شخص بموجب
 حکم پادشاه محتسب را بجزر و منع نموده بخدمت شیخ آمده معذرت و مرسله را گذرانیدند بعد از آن مجلس بر سر
 مولود و سماع فراختم شیخ کس نه شاره حضرت شیخ دو مرتبه بجزیرین الشریفین رفتند چون مرتبه اول والده ایشان
 بزرگ زرعانه میداد که اگر وقت این ضعیفه رسد که ام کس تکفین و تدفین خواهد کرد و برادرش شیخ فرید هم اینجا حاضر نیست
 طریقت و کفن رفتند بهر قسم شیخ والده را راضی کرده بقرار آنکه با هر دو برادر و دو از زیارت حرمین الشریفین سعادت
 حاصل نموده خواهد رسید چنانچه بموجب قرار او ای حج نموده زیارت نبوی صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم
 شرف شده بخدمت والده رسیدند بعد واقعه والده بابیه خود اشتیاق زیارت حرمین الشریفین غالب شده
 باراده توطن این دیار بی اطلاع مرد هم پای برآب نموده در کھاریه مسجد مولانا فرود آمدند اکثر مردمان شهر
 برای وداع و خدمت بخدمت شیخ آمدند عبد الواحد بویبره که فقیهت ظاہری داشت و در صلاح و تقوی
 مشهور و مثل خود بیچ کیے رامنی انگاشت و با فرقہ سونیہ خصوصاً اهل سماع انکار و عداوت کلی میداشت
 چون حضرت شیخ در آن نزدیکی تشریف فرمودند توابعان عبد الواحد گفتند که شیخ بگفته سطره میروند و در اینجا
 فرود آمده اند برای دیدن ایشان باید رفت چون او سکر سماع بود و شیخ اکثر مولود و سماع میشنیدند گفت برای
 ملاقات ایشان چه بروم ایشان غین غین میشنوند مولود و سماع را بیان لفظ او کرد و نظر بر ظاہری علم و س
 شیخی میخواستند برای دیدن او بروند درین اثنا خادمان آمده عرض کردند که فلانی همچون سخنان گفته است
 شیخ ملاقات او موقوف نموده در غضب آمده فرمودند که این مردک خود غین غین خواهد کرد چنانچه همان روز
 وقت نماز مغرب عبد الواحد فرموده است نموده شروع و فقرات کرد چون بلفظ غیر المنصوب رسید غین غین
 کردن گرفت هر چند خود را کرد و آورد تا غیر المنصوب گوید نتوانست خواند آخر الامر نماز را ترک داده دیگر را بجای خود

لقب نموده از ان بازیه و قتیلا است کردی همین عین عین کرده لفظ غیر المنسوب بر زبان آمدی اما در نماز هرگز نمیخواند
 خواند تا آخر عمر همین حالت داشت این حکایت بعد تو اتر رسید و در میان خواص عوام مشهور و معروف است
 چون از بخار و اندیشه به بند سورت رسیدند مردمان مذکور کردند که در جهاز برای بول و غائط و وضو هر چه
 بسیار میشود شیخ فرمودند چرا همچون کند که احتیاج این چیزها بشود چون شیخ بر جهاز سوار شد سوای فتوه
 هیچ چیز نمی خورد و خواب و بول و غائط هم نکردند از وضو نیکه سوار شده بودند بجهه رسیدند در میان راه
 چهل روز گذشته بود این خرق عادات شیخ مشهور است بسبب این که منظره در مدینه منوره اقامت فرمودند
 یکسال در مکه و یکسال در مدینه میماند تا چهارده سال بدینجا گذرانیدند و وفات شیخ در سجده نماز روز یکشنبه
 تاریخ بیست و نهم شهر فرسند یک هزار و یکصد و یک است قبرش درین مقبره حضرت عثمان فی النورین در مدینه منوره است
 نود و یکسال شد نسل ایشان باقیست شیخ علی مستقی قدس سره این شیخ ابو محمد این شیخ حسن ابن شیخ راجا
 از فرزندان حضرت سلمان فارسی و مرید و خلیفه حضرت شیخ محمد چشتی که بالا مذکور شده در ورع و تقوی نظیر
 نداشتند از خانه همکس طعام نمیخوردند و از خانه شیخ خود بعضی اوقات برای زیارت شیخ که رفتند میخوردند همیشه
 قوت ایشان باین طریق بود که تیره فرزندان بر کنار دریای سا برترکاری می نشستند آنچه ناکاره میبودی انداختند
 ایشان تیره ناکاره را در دایگ گلی بچند و میخوردند فضیلت تمام داشتند بعضی اوقات هم دارند خوارق عادات
 ایشان مشهور است و در آخر ایام از پامانده بودند و طاقت شش نداشتند بتایخ یا زود هم شهر حجب المرحوم
 یک هزار و چهل ازین عالم انتقال نمودند گنبد قبر ایشان در اساک که منتهی مقابل دروغ حضرت شاه حسین قدس سره واقع
 است مخدوم شیخ عزیز افند قدس سره مشهور به توکل علی الله بودند صاحب کشف و کرامات
 و خوارق عادات بوده و اکثر فرزندان ایشان مباحث علم ظاهر و باطن بوده اند قبر ایشان در مدینه منوره است
 وفات بیست و نهم شهر صفر المظفر مخدوم شیخ رحمة الله قدس سره ابن شیخ عزیز افند مذکور بود
 اند صاحب ورع و تقوی بود سلطان محمود بگله مرید ایشان بود و در مدینه ایشان در سیخور که آباد کرده ایشان بود
 واقع است عرس بیست و هشتم جمادی الثانی مقرر است خوشترالی بی قدس سره از فرزندان شیخ
 مخدوم رفیع افند ابن شیخ سعد افند بن شیخ عزیز افند المتوکل علی الله بودند و نسبت خاله شیخ محمد چشتی اند
 عابد زمان و عارفه آوان بود عمری دراز یافته چون جهانگیر بادشاه در سنه یک هزار و بیست احمد آباد آمده خواست
 تابی بی را طلبیده ملاقات نماید بی جواب داد که با مستورات گوشه نشین ایم را با ملاقات بادشاهان چه کار

اگر دعای خواهند غائبان و حاکم پادشاه معذور داشت و مستقد شد قبر شریف ایشان در نصیر آباد نزدیک روضه مخدوم
 عطاء الله ولد شیخ نصر الله حشمتی واقع است میان خان حشمتی قدس سره سرآمد تا کان زمان حضرت
 میان خان نزدیک ایشان پور برکن از دریا ی سا بر حجره ساخته مشغول میبودند و قبر شریف ایشان نیز بهمانجا نزدیک مسجد
 کلان سنگین که ملک مقصود بنا نموده واقع است سلسله ارادت ایشان بنحو ابوالنصیر الدین چراغ دهلوی بن منوال میرسد
 میان خان حشمتی مرید شیخ نظام الدین نازولی بودند و قبر ایشان در کلهو خورد واقع است و ایشان مرید خواجہ
 خانون علی ناگوری حشمتی و ایشان مرید خواجہ اسماعیل بن خواجہ حسین مرست فاروقی حشمتی و ایشان مرید خواجہ بن مرست بن خواجہ ابوالانوار
 مرید خواجہ انیتار الدین مرید ایشان مرید خواجہ شادی و ایشان مرید خواجہ نصیر الدین چراغ دهلوی قدس سره و هم قاضی ایشان چنان
 بود که با هیچکس صحبت نمیداشتند اگر کسی برای ملاقات می آمد از اندرون حجره آواز میدادند که کیست چون نام خود
 میگفت می پرسیدند که گاهی ملاقات کرده اید اگر گفته اند که کرده ام در حجره و اگر در اندک فرصت وداع میکردند
 اگر گفتی که یک بار ملاقات کرده ام جواب میدادند که فقیسه بالنسبت که دیده بودم حاجت باز دیدن چیت روزی
 شیخ محمد حشمتی از والد خود حضرت گرفته برای ملاقات میان خان رفتند و زنجیر حجره را بنامیدند از اندرون ایشان
 موافق معتاد جواب دادند که کیست شیخ محمد از دل پر جوشش آواز پر جوشش کشیدند که هنوز هنوز در کیست کیست
 در مانده اید میان خان نمئی در خود فرو رفتند پس دم سرد از دل پر در بر آورده گفتند بیام معلوم شد پس شیخ حسن محمد
 آمده است در حجره و اگر در بمکالمه مشغول شدند و الله سلم با سراره چه سرد میان آمده باشد بتاریخ پنجم شهر جمادی الاول
 از عالم فانی بسرامی جاودانی انتقال فرمودند میان غنیم شاه قدس سره مجذوبی بود با غنیمی نام اکثر
 اوقات در خدمت شیخ محمد حشمتی آمدی صاحب نفس بود و فقیه سلطان مظفر محمود در احمد آباد آمده و تحت از ملازمان
 اکبر پادشاه گرفت و ملک تبصره خود آورد و شیخ صالح محمد ابن شیخ حسن پیش با با غنیمی نفس گرفتند در باب سلطان
 مظفر رفتند با با غنیمی گفتند چه مظفر آمد منم مظفر آخر الامر میان چند روز مظفر شکست یافت و گرفت آخرش گرفتند
 و کشتند قبر بابای مذکور بیرون دروازه شاه پور واقع است درین ایام مردمان غنیم شاه میگویند برای حصول
 مطالب مردمان ماش و جوی و سینه گوسفند بخت می آرند و زیارت می کنند و بمقصود میرسد عرس بیست و نهم
 شهر چرب میشود و کربلاک بزرگان متفرقه که بعضی درین دیار آسوده اند و بعضی از ان در پرگنات و قسبات
 متعلقه این سو بهر حال اقامت انداخته اند و بعضی از ان وارد این دیار گردیده باز بطریق تشریف برده اند شیخ
 حشمتی کلان قدس سره ابن شیخ حسام الدین ابن عبدالملک التقی القادری الشاذلی المدنی اچشتی

آبا کرام او از جون پور بودند و تولد او در برهان پور است پدر او در او ان هفت هشت سالگی پدر او بخدمت شاه با بن چشتی
برده مرید ساخته و در قریب آن بسفر آخرت خرامید طبیعت بشری چند گاه به بازی مشغول بود قریب بایام ششباب
در ملازمت بزرگان و ملوک منظور آمده و قدری از اموال و متاع دنیا بدست آورد و هر ان اثنا جاؤ به عنایت الهی
در رسیدن و حقارت و نیا در نظر آمد و خدمت شیخ عبدالحکیم بن شاه با بن رسید و خرقه خلافت چشتیه پوشیده
بجانب دیار ملتان سفر کرد و بصحبت شیخ حسام الدین متقی رسید و طریقه سلوک و ورع و تقوی با او صحبت ایشان
پیش گرفت در مدت دو سال تفسیر میناوی و عین العلم را مطلق کرده عزیمت حرمین الشریفین نمود و آنجا با شیخ
ابوالحسن بکری صحبت داشت و تلمذ نمود از علما و مشایخ دیگر که در آنجا بود استفاده کرد و از شیخ محمد بن
محمد السخاوی خرقه خلافت قادریه و شاذلیه و مدینه و مغربیه پوشیده و در مکة معظمه خت اقامت نهاده و به جمع
تصانیف کتب رسائل در علم حدیث و تصوف اشتغال نمود و کتاب جمع الجمع شیخ جلال الدین سیوطی که احادیث
را بترتیب سرف تبحر جمع نموده و ادعای حدیث نبوی از اقوال و افعال کرده بهوب فرمود بر ابواب فقه ترتیب
داده بار دیگر صحبت از ان گرفته مگر انداخته و از جمله تصانیف و تالیفات الطریق است که تصنیف آن از غیب طعم و دیگر
مجموعه حکم کبیر که نافع و شامل مراتب تصوف است شیخ ابن حجر که در زمان خود عظم فقهاء مکة و عالم علم را گردیدار بودند در
ابتداء حال استاد شیخ بود بارها خود را نسبت به شیخ تلمذ حقیقی میخواند و مرید شیخ شد و خرقه خلافت پوشید و طریقه
شیخ و مرفر الود که در خریطه راست کرده بودند در یکی اسباب طعام از برنج و ماش وارد و روغن و ظروف میداشتند
و در خریطه دیگر مصحف مجید و چند کتب ضروری و مشک آب بسیار کلان و از دست خودی پختن و از کس
و خیزت استعانت نمیخواستند و در وقت ضرورت و باجرت و در ایام سلطنت سلطان بهادر در اسمد آباد
قدم مینت لزوم فرموده بودند سلطان را باستماع کمالات و اوصاف جاؤ به ملاقات قوی شد و استدعای
نمود شیخ قبول نکرد و همیشه در محبسه بسته کس را بخود راه نمیداد چون اشتیاق سلطان از حد زیاده شد
قاضی عبدالقادر سندی که از سنده برآمده نیت اقامت مدینه منوره کرده چند روز مقیم احمد آباد بود و با شیخ
را بطه صحبت و اعتقاد درست داشت عرض نمود یکبار التماس سلطان باجابت مقرون کرد اگر خواهند باوس
کلام نکند شیخ گفت بعضی منکرات در وضع او از لباس و غیره ظاهر است چگونه او باشد که او را بمنم
و امیر بروف و منی از منکره کنم ملازمان هر چه دانند بگویند چون سلطان بملازمت آمد نفیحتی که باید کردند روز
دیگر سلطان کرد و رنگه گجرات فتوح فرستاد و آن مبلغ تمام بقاضی عبدالقادر دادند و گفتند چون باعث ملاقات

و واسطه حصول این مبلغ شما بودند بشما تعلق داشتند و اشتغال شیخ همیشه تتبع سنن و احادیث نبوی صلعم
 بود و جمیع مشایخ و اکابر آنوقت بکمال فضل و ولایت می معترف بودند و قوت خود از وجه حلال میبود و میکردند
 و گاه گاه از بیوه زنان قرض میگرفتند و ادای آن از وجه حلال میبود و نمیکردند و میگفتند که بار خدایا بر من مفاوز
 افتاده که آب در قعر چاه بود و او جوان بر کرد چاه آمده تشنه ایستاده اند و طرف آب نگاه میکردند از تک چاه جو شیده
 بالا میدوید و آن حیوانات آب خورده سیر میشدند و شاید که ما غیر از آن آب خورده باشیم سلطان محمود گجراتی اکثر
 بلازمت شیخ آمدی و سلطان در باب آب و سواحل عظیم داشت و هیچ حیل که این شک را بیل می شد شیخ طشت و آفتاب
 طلبیده کلاه خود را بر شسته انداختند و آب مرتبه چهارم نگاه داشتند و فرمودند با با محمود این آب در شریعت
 مطهر پاک و نظیف است و شک کردن درین از سواحل شیطان است این آب را بخورید و هیچ سواحل راه
 نیافت و ولادت شیخ در سنه هشتصد و هشتاد و پنج بود و وفات دوم شهر جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و
 پنج واقع شده و عمر نود سال و قبر در مدینه مطهره شیخ عبد الوهاب قدس سره
 ابن شیخ ولی الله المتقی القادری الحنفی المنذوی المکی مرید شیخ علی المتقی مرشد شیخ عبد الحق دهلوی تولد ایشان
 در سنه و است و والد شریف ایشان از اعیان و اکابر منند و بود بسبب وقوع حوادث در بر ما پور تولد گرفت پدر
 و مادر شیخ در صغر سن گذشتند و هم از آوان طفولیت در طلب حق بود و بر راه فقر و تجرید ریخ مسافرت کشیده و غالب
 سیر ایشان در یوآچی کجرات و کمرن سیلان و سراندر پ بوده در عمر بیست و دو سالگی بک معظریه درآمد شیخ علی متقی
 از خبر قدوم ایشان بواسطه محبت و سابقه آشنائی که با پدر ایشان داشتند برای دیدن آمده سر بانیمان بودند و استادان
 صحبت و سخننگی کردند ایشان از بگذر استغنا و بی نیازی در اول مجلس احادیث نگروه در آخر مشاهد فاضل و کریم شیخ
 صحبت نمودند و بکتابت تالیفات شیخ و تصحیح در مقابله آن مشغول شدند و کتابت بسیار میکردند بعضی اوقات شب
 هزار بیت مینوشتند سوازی کتابت روز در خدمت و استر ضمای شیخ چند آن کوشیدند که با صدق فتاوی شیخ
 گردیدند و از ده سال در خدمت شیخ بودند و چهل و چهار حج گذارند که مدت اقامت ایشان در مکه معظریه بود یک
 سال بعد حلت شیخ بجهت حق بعضی صلح رسم در آمد آباء شریف آورده بودند شر بعضی از ممد ویه که عداوت
 قدیمی با شیخ داشتند هم در آن سال بکه معظریه نمودند و حج ایشان فوت شد از اهل حرمین و مشایخ حرمین بمصر
 و شام متفق اند بر ولایت و علو شان و بزرگی ایشان ملک محمد اختیار و شیخ کبیر الدین قدس سره
 ملک محمد اختیار یکی از امرا یا ان سلطان محمود دیگره است چون سلطان بر تخت جلوس فرمود هر یک مخاطب

بنامی بنانی ملک محمد اختیار خطاب نکردند و گفت نام محمد است که ام خطاب ازین بهتر خواهد بود اما فرمان دولت گرفته
 لصف در آوردمتی برین نسق بگذشت روزی ملک پالکی سوار بود و طرف میهان پور گذر کرد چون ایام گرا بود ساعتی
 زیر درخت انبلی توقف نمودند دید که ملائی در گوشه مسجدی نشسته به تعلیم بیان مشغول است این ملا و شیخ کبیر الدین نام
 از بنا بر سلطان التارکین شیخ حمید الدین ناگوری بود ساعتی خواب نموده برخاسته نماز پیشین همراه شیخ او نمود
 بعد از نماز شیخ نگاه کرد طرف ملک نموده باطن ملک را طرف خود منجذب گردانید زانی ملک به شعور گشت بعد
 از آن بحال آمده برخاست و بنامه خود باز آمد علی الصباح باز طرف آن سایه و همسایه روان شد همین قسم هر روز میگذشت
 شیخ میرفت روزی شیخ در سلوت گفت که شما دنیا دارید بخانه آنچه تقریب تشریف می آید و همت خود را عمل بگذارید اگر
 واعینه خدا طلبی دارید والا تعدیل کشید ملک گفت امروز بدل خود مشورت کنیم به منیم به کدام امر اقبال نیاید و از کدام
 استرا میفرماید شیخ گفت چنین باشد ملک بخانه آمد و طلب و تقاضای هر یک را محضه زدنی ادا کرد و همه ملوکات
 و بیاریات را طلبیده هر که میل شوهر داشت او را بشوهر داد هر که طلب از ادای نمود او را آزادی کرد و تذکره نقد
 و عیش نوشتند بخدمت سلطان گذرانید و عرض کرد از دولت سلطان بیخ هوس آرزو در دل نمانده احساس
 از دنیا گذشتم هر که دانند این را رسانند سلطان دانست که رنجیده سخن میکنند بنابر آن بسیار لجوی نمود و التفات
 کرد ملک گفت عمریت بخدمت سلطانی قیام نمایم حالاً میخوانم که بخدمت کسی بکنم که او بکلاه مخدومی بر سر نشان
 نهاده این گفت و برخاست بخانه خویش آمد سلطان دریاخان و الفخان را که محبت ملک بودند طلبیده ماجرا
 بیان نمود هر دو عرض نمودند که رفته او را معقول نمایم سلطان کاغذ تذکره حواله ایشان نمود بخانه ملک آمد ملک
 قصد اینها در یافته اعانم نمود که زانی توقف نمائید من می آیم مزین را طلبیده گفت که سرور شیش و پروت من
 بتزیش نیست آنکه اینها از غریبه شبه و حرام نشو و نمایانند پس در اع اینها و دنیا اولی باشد چنانچه مزین همرا اعلق
 نمود بعد از آن منکوته خود را طلبیده و گفت که آنچه در یکاست شمار بخت کردیم بخانه ماور و پدر خود بروید اگر سیل
 شوهر داشته باشد اختیار باقیمت مادر راه مذاکره ملائق و موافق کردیم مستوره گفت اگر سلوک این راه
 مشروط بجای من است پس چه گویم والا به راه که شما قدم فرود آرید مرا از جمله شمارید مصرع چون سایه همرا ایم
 بهر سوز و ان شوی بهر و باشد که در ایام دولت فانی یار جانی گویند و هنگام دولت جاودانی از من جدا می
 جویند گفت اگر افقت میخواهی موافقت نمائی در روزی در وریند از لباس خود خود را به لباس این
 کس نه سیل سازد بچنان کرد بعد از آن ملک دست مستوره خود گرفته روز روشن از پیش دریاخان و الفخان

گذشته بیست خانہ شیخ روان شدیداران از مشاهده بحال حیران ماندند و صورت و رقبه بر من سلطان پلینند
و گفتند او را آییی رسید و در قیہ جنونش کشید القصہ ملک بان حال بخدمت شیخ درآمد شیخ گفت بیست
خوش آمدی کہ برای شہ از آمدنت ہزار جنان گرامی فدائے ہر دست
شیخ چون استہ و منکوہ ملک را دست گرفته پیش میال خود برد و گفت این منکوہ ابرائیم آدم عصر است
صحت این را غنیمت دانند و در خدمتگاری پہنچ وقیہ فرو گذارید بعد از شیخ در ارشاد ملک متوجہ شد
ملک قدم در طریقت نہادہ و اصولک میداد آورده اند کہ ہر روز آب بر سر کردہ از جوبہا را بر دربار
گذشتہ برای شیخ می آورد و این فعل ملک را مردم محل بردیوانگی میکردند بعد مروریام عالم فریضہ مالش گردیدہ
و جان شیفہ کمالش میگشتند نوعی کہ ہزاران مردم بامید پائیوشش میشدند و دست انتظار بر حلقہ
در او میزدند چون شیخ را شہرت کہ باعث تفرقہ است خوش نیامد بنا بران ملک کہ بہت بر نفی نسبت شہتہای
و از ہر کس چیزی میگرفت و بدگیری بردارفتہ رفتہ خلق متنفر گرفت و رجوع خلق بر ہم خورد در روز کار ملک
بلندی گرفت و از درگاہ رب الغفار خطاب محو اختیار شہتہا یافت بالکل روی از اسوی اشد بر تافت
آورده اند کہ از ان میدان محبوب باری حضرت شاہ عالم بخاری از روی اعتقاد ملازمت ملک محو اختیار کرد و
را شغفے بخدمت شاہیہ عرض نمود کہ فلان مرید حضرت ملازمت ملک اختیار کردہ در طریق اجہتادی پوید و مقصود
خود از بہت ایشان می جوید حضرت شاہیہ فرمودند باک ندارد و این بہت از زبان دربار گوہر نشا خود
املا فرمودند بہت ہر کہ باشد و دو عالم بختیار ہد او کند خدمت محو اختیار ہر روزی حضرت شاہیہ را
در راہ اتفاق ملاقات ملک افتاد خرقة از ہم در طلب نمودند ملک گفت عطا از شاہانت حضرت شاہیہ
فرمودند ملک نیز از آنست آخر الامر حضرت شاہیہ پیراہن بہ ملک عطا فرمودند و ایشان کلاہ خود را پیش
حضرت شاہیہ گذاشتند قبر حضرت شیخ کبیر الدین و ملک محو اختیار را بین راجپور و سرس پور متصل مقبرہ
پوہیہ واقع است افضل خان شہید بنانی قدس سرہ کی از وزراء سلطان محمود شہید بود با وجود
تخل و حکومت دنیوی ہگی بہت شریف ایشان مصروف بصلاح و تقوی و دینداری و عاقبت اندیشی
بود سیکویند و قتیکہ برسند حکومت کامرائی می نشستند بموجب فرمودہ ایشان یک خدمت کار کفران ایشان
گرفته پیش رو ایستادہ شد و ہر وقت میگفت کہ افضل خان غرہ مشو خیر و ارباش کہ موت و پیش است و
شہتہ چشیدنی است این حکومت و کامرائی مستار آخر مرگ و فنا در نظر داشتہ کارکنند کہ فدای حقیا

مواخذه نشود هر وقت و هر لحظه و عطا و تذکره میکرد و ایشان هم ترسان و لرزان کار میکردند هر گاهی که بریان تا فتح
سلطان محمود ثانی را شنید که در آصف نماند و خداوند خان را طلبیده بقتل رسانید افضل خان را نیز طلبید
چون نظر بر بان برخان افتاد زبان سپاس و کثرت گفت که شادوست من بگیرم که بمنتهای درجه میرا نم خان
فرمود که ای بد بخت چه در سرداری که چنین کلام فضول بر زبان می آری چون از موافقت خان نا امید شد
ایشان را نیز شربت شهادت چشاند و این واقعه در احمد آباد شب جمعه سیزدهم جمادی الاول سنه ۱۰۸۵
شمت و یک رویداد قبر شریف ایشان بیرون حصار شهر پناه احمد آباد امین دروازه را پیور و سازنگ پور
واقعت یزار و تبرک و زیارت ایشان برای الحاح مرام نهایت سریع التاثیر است و قبر ملک بن العابدین
برادر ایشان که مرید و خلیفه میان قطب الدین شاه بود و صاحب کشف و کرامات و خوارق عادات بود
پهلوی ایشان طرف شرق واقع است افضل پور در سرای کلان سنگین که واقعه مقبره ایشان بنا نموده ایشان
بود و در تصرف فرزندان ایشان الحال ویران افتاده است و مسجد سنگین که متصل مقبره بنا نموده ایشان
نهایت خوش تقطیع و موضوع و مطلوع واقع بود هنگامیکه مومن خان خلف نجم الدوله شهر احمد آباد را گرفت
مرحله آمد شهر را محاصره کرد چون مسجد مزبور نزدیک شهر پناه واقع بود و جنبیال آنکه سبب امر شده
با آمده مورچ پال نزنند و پناه بگیرند تمام مسجد را نیز هم پر کرده سوختند و پانسال ساختند خداوند
چه قدر مبلغ بالای آن خرج شده باشد چنانچه خویش گذار شتافته و یک مسجد اندرون
حصار و جمال پور متصل مقبره سرداران بنامانوده افضل خان بنانیت تفصیل چهار
احمد و دوازده بابا که در بنا احمد آباد هم و معاون بوده اند قدس هم چهار اسم
اول محمد و شیخ احمد کشتو که در سر کیچ آسوده اند و پاره از احوال ایشان بالاند کشور و هم سلطان احمد
بانی شهر احمد آباد و سوسو هم ملک احمد که نزدیک دروازه کالوپور آسوده هم قاضی احمد که احوال
ایشان در منمن بزرگان پین مندیج است اما دوازده بابا با خوجو و بابا لار و بابا که امت این هر سه
بزرگ در هولو آسوده اند بابا علی شیر و بابا احمد و این دو بزرگ در سر کیچ اقامت دارند
و هم بنام فون گشتند بابا علی شیر صاحب جذبه بودند و بر بهتری نشسته و قتی که حضرت گنج بخش
برای ملاقات تشریف می آوردند بزبان هندی میفرمودند لوگرون لاوسر شرع تا کوٹ آوسے چھے
یعنی بامیبار که حصار شرع می آید پس شریف دهم شهر جمادی الاول میشود بابا توکل در نصیر آباد آسوده اند

عس نوزدهم محرم است بابا لولوی مسمی به ابو محمد در نجبوری آسوده اند عس شریف دهم شهر منظر المنظر
 میشود بابا احمد بکری که بغل بنی شمشه و راند و مال آنکه خود غل بنی نبودند چون در چوک شمس متصل مسجد
 نعلبند که قدیم است و نعلبندان تمام روز در آنجا می نشستند و عس بنیامین بدین سبب به آن لقب گشتند
 عس نوزدهم شهر ذیقعد و مقر است و بواسطه خرقه ارادت از حضرت نظام الدین اولیا دارند بابا لولوی
 نزدیک کهر کی عس آسوده اند بابا لولوی کل بیرون شهر مابین دلی و روانه و شاه پور قبر شریف است
 عس نهم شهر حیب است بابا سماح که در پرگنه بیرم گام آسوده اند بابا کمال مالوی شیخ کمال مالوی
 مرقد ایشان در پشت مسجد ملک عس در عس پور واقع است و مرآت سکندری آورده شیخ فریدی بود کامل از آنجا
 سلطان محمود غلجی ملک والی مالوارا اعتقاد کلی بدر و ایشان بوده هر با که در ویشی کالی و صاحب شرف می شنیدند
 از دور یا نزدیک ایصال تحف و بدایا اظهار اخلاص و نیاز مندی نموده دل او را بدست می آورد و با شیخ مذکور سابقه
 معرفتی داشت و پیوسته از نقد و عس بطریق بنامی فرستاد و استدعای دعا می نمود که از درگاه پادشاه
 علی الاطلاق شنگلی ملک گجرات بنام من مقرر شود برای مصارف خانقاه و خدمت ایشان مقدار وظیفه حضرت
 گنج بخش قدس سره که سه کروز تنگ گجراتیست می نمایم و مبلغ پانصد تنگ زر که بوزن گران فتوح گویان ایصال داشت
 سلطان محمد بن سلطان را بعضی اهل خبر رسانیدند که شیخ کمال با وجود اوف در ویشی و ادعای تجسد
 آنچنان زرد و دست که خلاف مصحف مجید را مخزون زیر یک سلطان محمود غلجی فرستاده نموده چون تفتیش بعمل آمد
 مقروض بصدق گشت و زر را سلطان محمد گرفت خاطر شیخ کمال از سلطان مذکور بغایت رنجیده شد و شب و
 روز از درگاه مجیب الدعوات عزل سلطان محمود و نصب سلطان محمود و منسلت می نمود و بسلطان محمود نوشت
 که متوجه گجرات شود و او باز بهشتاد هزار سوار بزم تسخیر گجرات برآمد و بنا بر امریکه مفصل تاریخ مذکور بدان ناطق است
 امرایان سلطان محمد را از سلطنت عزل نموده سلطان بسلطان قطب الدین پسرش را بسلطنت برداشته
 بودند چون خبر برآمدن سلطان محمود و کثرت عساکر او متواتر رسید سلطان قطب الدین توسل بجناب حضرت
 قطب العالم قدس سره بجهت بجناب ایشان شتافت و در سلک مریدان درآمده گفت که سلطنت این سلسله
 از عطیه بزرگان آنحضرت است و محمود غلجی زو بدین ویار آورده واضح و لایح است امیدوار است که شر او با سهل
 و جوی از توبه شریف کفایت شود حضرت در جواب فرمودند که خاطر خود را جمع دارید حق تعالی قادر است اما این
 آثار بنا بر غرض خاطر ویشانست که از عاقبت نااندیش پدر شما بوجود آمده عالیج آن نیز کرده میشود و فرمودند

که کسی نزد شیخ رفته استغفار تقصیرات نماید حصار مجلس عرض نمودند که بدین امر از شاه سخن دیگری سزاوار نیست
 فرمودند راست گفتند و بسوی آن کرده فرمودند که باباشما بروید و دعای سجدت شیخ رسانید و استغفار نمایند که
 مواخذه پدر بر پسر نمیرسد که حق اقلی فرموده و لاندرد و از ره و ز آخری و بسط سلطان محمود بنوسید که بر او صلح در آمده
 مراجعت نماید حسب الامر والد ماجد حضرت شاه نزد شیخ آمده پیام گذرانید شیخ قبول نکرد آن حضرت باز آمده
 بود والد ماجد ظاهر نمودند بار دیگر ایشانرا فرستادند تا آنکه دفع کمال نیاز مندی پیام واقع شد و در مرتبه آخری
 شیخ کمال مالوی در شتی آغاز نموده گفت که مدت هفت سالست از درگاه قادر ذوالجلال استدعا نموده
 ملک گجرات بنام محمود غلجی مقرر گردانیده ام الحال پدر شخصی که بر ما ظلم کرده بر فرزند ان او سلطنت گجرات
 مسلم و شتن و محمود که محب فقر و مستقدور و نشان است او را بے حصول مقصود باز گردانم نمی شود
 و سیدزاده میان بران الدین را دعاء ما رسانید و بگویند که تیر از شمت رفته را باز گردانیدن محالست
 حضرت شاه عالم تبسم شده فرمودند بیست اولیا را بست قزلی از اهل بدتیر رفته باز گردانند در راه +
 از استماع این کلام شیخ را غضب ستولی شده گفت که این بازی طفلان نیست نظر بر لوح محفوظ کنید
 که ملک گجرات از محیط بادشاهان مانک بر آمده بنام محمود غلجی شبت گشته و دست بالا کرده از غیب کافند
 طواری بدست گرفته بحضرت شاه عالم داد که این فرمان حکومت گجرات که بنام محمود غلجی در دست شده
 مالادرین باب مبالغه فائده ندارد باز گردید و صورت حال را به پدر خود بگویند از استماع این جواب عسوق
 به شتی بجنبش درآمدنی الحال کاغذ را پاره پاره ساخته فرمودند که این نوشته در دیوان قضایی اجازت حضرت
 قطب العالم منظور نیست آن وقت شیخ را بیوشی دست داد و گفت سیدزاده زور کرده و بهین گفتن
 همان بحق تسلیم شد و این واقعه در سال هشت صد و پنجاه و پنج هجری روئید چون این خبر بحضرت قطب العالم
 رسید فرمودند که میان انجلاب سرعت نمودند و تحمل در کار بود و انجام کار سلطان محمود غلجی شروحتاً
 در آن تاریخ فرمود است و اقدس علم پاسره شیخ کمال کرمانی روزی حضرت قلبیه برائے دیدن
 شیخ کمال تشریف برده بودند در محراب انهای سیاه داشته شیخ کمال گفت بجه دانه سیاه مورث
 فقر است حضرت فرمودند آلیکے از روی افتخار فقر اختیار کرده باشد در باب او چه بگویند شیخ بهر دست
 بر سر خود زده گفت که کمال را چه یاری آنکه حدیث فقر چه امتیاری مورثی شما بر زبان آر ولیکن نگاهداشتن
 این چنین سجده و فقر اضطرار است لهذا گستاخی کردم حضرت قلبیه سوره را بگذاشت و شیخ نیز سجده نمود و را

که در انهای مبرجان بود بگذاشت و در انهای هر دو سوره را هم آینه و دو سنج شستند و در انهای سرخ و سیاه ساختند یکی را
 حضرت قطب نگاهداشتند و یکی را حضرت شیخ و ایشان مرید و خلیفه سید نعمت الله ولی است و او مرید و خلیفه
 شیخ یافعی است قبر ایشان در سیرام پور واقع است شیخ سراج قریب سره احوال ایشان در صد حکایات
 شاهای که سید جعفر بدر عالم در مناقب حضرت شاهیه تالیف نموده اند بدین مثنوی مذکور است که روزی حضرت
 شاهیه شیخ سراج که خود را در لباس اطبا مسطور میداشتند و مرید حضرت خلیفه امام جلاله بودند و استر شاد از شیخ
 علی خطیب خلیفه حضرت قطبیه بود داشتند و در مخرجوری آسوده اند فرمودند که شیخ سراج روزی سلطان محمود
 بیکراه را در طلب آنی بهم خواهد رسید و شفا بعلاج شما مقدر است زینهار خود را معاف نداری در حاجت او را
 بر آید آخر بعد از مدتی سلطان را در طلب الهی بهم رسید و سفارش که حضرت شاهیه حکیم سراج کرده بودند
 بیا آورده و در محس ایشان و چون ایشان خود را در لباس طبابت مستور میداشتند نتوانست راه بدیشان برود
 و ازین رهگذر بسیار محزون بود تا آنکه یکی از خدمتگاران پادشاه بیامد و برای علاج اطبا شهر را طلبید از
 هیچ یک فائده ظاهر نشد تا آنکه مردم او حکیم سراج را آوردند و از علاج ایشان شفا یافت چون میخواست بسلام
 سلطان بیاید حکیم با او در خلوت فرمود که اگر سلطان از معالجه پرسند نام را بگویی بشرط خلوت که این حکیم همانست
 حضرت شاهیه شمارا با او سفارش فرموده بودند اگر سلطان قصد دیدن من کنن خواهی گفت که او گفته است مرا
 طلبیده در سلک اطبا بگردد و در ظاهر سلوکی که با اطبا میکند بکنید و اگر غسل علاج معنوی دارید مرا در خلوت بهم
 گاه گاه بطلبید از حکیم حضرت شاهیه مقصود حاصل میشود و القه چون از خدمتگاران سلام سلطان رسید سلطان
 احوال بیماری و علاج پرسید او جمیع ماجرا بتفصیل گفت سلطان حکیم را طلبیده نوکر کرد و بعد از چند روز
 در خلوت طلبیده سر برپائی او گذاشته گریه و زاری بسیار کرد و اظهار درد خود نمود حکیم گفت که محبت
 الهی تا چه مرتبه دارند گفت الحمد لله بنقدر دارم که درین ملک مورتی خود در بازار به پارچه وانی او استخوانی
 در یوزه میگردید باشم و اهل بازار من سنگ و خشت میزده باشند و عشر عشر شما آنچه شمارم را با خداست
 مرا باشد پیش من بجز است با این سلطنت بلکه از سلطنت بیع سکون است حکیم گفت الحمد لله حال ترک
 دنیا ضروری نیست و با و شاد و مشغول شده کار سلطان را تمام ساختند عرض شیخ سراج است شرم بیچ الاول
 است در مرات سکندری احوال استر شاد و سلطان محمود بیکراه از خدمت شیخ سراج بتفاوت در سیر منقول است
 شیخ پیر قدس سره که قدش در احمد پور خارج حصار احمد آباد است مرید و خلیفه شیخ محمود شطاری است

شیخ فتح الله بن محمود کشمیری که مرید شیخ پیر است رساله در مناقب و نوشته از آنجا مستفاد میشود که شیخ پیر
 پیر شیخ جلال ابن شیخ جعفر حشتی است و وطنش بلوچان پانیر است شیخ محمد پیر پیش از حصول ارادت و اجازت
 از شیخ محمد غوث از وطن خود برآمده و سفرها کرده بزیرات حرمین الشریفین مشرف گشته فیضها گرفته و پیر و پیشانی
 در معالجه بوی و صیت کرده که بتلاوت کلام مشغول باشی و پوسته طهارت آب یا تیمم بر خود لازم دانی که هر لغت
 و برکت که بزرگان یافته اند به برکت کلام الله یافته اند و حضرت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی
 در معالجه بالتزام او را خود و صیت فرموده و شیخ پیر همراه پیر خود شیخ محمد غوث به اسم آباد آمده و هم درینجا
 متاهل گشته و هم درینجا برکت کرده اولاد شیخ از صلی ابو شیخ سیف الله وغیره مولانا ناصر حیدر خان
 قدس سره که مقدس شریف ایشان در نود گنج واقعت آورده اند که حضرت میان مخدوم پیشین و مولانا ناصر حیدر خان
 که عالم زمان مثنوی بودند برای درس خواندن هر روز می رفتند و هرگاه احوال شریف حضرت شایبه دام جلال
 پیش ایشان مذکور میشد بلیه او بانه در آمده انکار میکردند و میان مخدوم و دل عهد کردند که پیشین مولانا نایب چون
 بخدمت حضرت شایبه می آمدند قسم کرده می پرسیدند که هر روز پیش مولانا نرفته درس خوانده بودی عرض میکردند
 که آری حضرت شایبه می فرمودند که زنا را ترک کنی که بسیار مفید است و وجود مولانا درین فرقه
 زبان تنسم است بنابراین این حکم میان مخدوم را میکردند باز ضرور میشد که پیشین مولانا برود و عرض این قصه مقرر واقع
 شد تا آنکه روزی مولانا مبالغه بسیار در انکار کرد و در میان مخدوم رفتی دست داد که چه کردی مولانا سبب
 پرسیدند مخدوم گفتند مرا بر احوال شما گری می آید گفتند چرا گفت بواسطه آنکه سید صبح النسب که مبالغه اقوال
 و افعال و احوال و اعمال حضرت مقدر سید عالم علیه السلام در زبان شما و در شهر شما باشد و شما از خدمت
 او محروم مانید بلکه با انکار او متبلا باشدید مولانا تا مال کرده گفتند که اگر پیر شما با من تپا شرط کند من برای دیدنش
 می آیم اول اینکه بگویند لباس حریری پوشند روزیکه من بیایم آن روز لباس مسنون پوشد و میم آنکه فرشی هم
 زلفتی می باشد باید که آن هم بنامش میان مخدوم گفتند نه بیایم آن حضرت و فرشی مسنون می باشد و به هر لباس
 که در خلوت می باشد همان لباس بیرون می آیند و بعد از بر آمدن از حکم اول تعالی شانه بمقتضای اللامات
 ان تصیر فی ملکة کیف ایشا بنظر مردم حریر روی آید مولانا گفتند سویم آنکه با من سخن علمی در میان آرند و مسئله
 مذکور فرمایند که در مخلصین بالفعل متداول نباشد چهارم آنکه بگویند وقت وداع هر کس نقدی میدهند بمن
 ندهند چرا که در جمیعت معین ندارد البته حاجه مستخر خواهند بود و از مال مردم می آورده باشند و آن خود حرام است

اگر این چهار شرط قبول شوند می آیم حضرت میان مخدوم گفتند بسم الله سوادشید که الفخیر لا یؤخر مولانا گفتند اول شما بروید
و معلوم ایشان بکنند اگر قبول کنند میان مخدوم گفتند بین شما بناظر آوردید حق تقاضای ایشان را معلوم کرده استیلاج
پیغام نیست مولانا گفتند اشد کبر شمارا بر ایشان انبقر اعتقاد است غرض که مولانا و میان مخدوم سوار شده از شهر
رسول آباد آمدند مولانا گفتند که شما بروید و خبر کنید میان مخدوم گفتند که اگرین بیرون شما را بناظر رسد که معلوم کرده ام
در بان را گفتند که خبر کند در بان خبر کرد جواب آورد که در دیوانخانه بنشینید چون در دیوانخانه درآمدند دیدند که فرشی
بود یا نیست از برگ نخل بافته اند مولانا و حضرت مخدوم کرده گفتند که یک خود شد مخدوم فرمود انشاء الله همه
خواهند شد چون بعد از ساعتی حضرت شایبه تشریف آوردند مولانا ملاقات نمودند و دیدند که لنگی بسته اند و قمیص کسلی
پوشیده اند و دستار هم از کلبی بر سر دارند باشاره میان مخدوم را گفتند که دو شده حضرت شایبه از مولانا پرسید که
رویت ملاکر را هم خواهد شد یا نه مولانا گفتند فرمودند آیه که میفرموی کان یوجوالقاع و ید فیعل عمل الصالحات
و لا یشرک بعباد الله ربه احد احد خود عام است چرا نباشد مولانا عرض کردند که ملک لطیف تاب تجلی نه دارد
و بشر بواسطه کثافت میتواند تاب آورد حضرت شایبه فرمودند حکیمی که بشر را بواسطه کثافت قدرت رویت داده
فاد است که بواسطه امر دیگر ملک عالم بد مولانا عرض کردند که ما تابع تعلیم و نقل از سلف درین ماده نیامده است
مگر نزد بعضی حضرت بربیل علیه السلام را خواهد بود بواسطه دخول در عبا فرمودند چون نیامده است امام فخر رازی رساله
در اثبات رویت نوشته و در آنجا گفته المرویه ثابت بربیل و لیکانیل و لاسرافیل و لحرزائیل و لعماد العرش و لسان الملک
کافه و رساله طلبیده تفسیر نقل نیز فرمودند مولانا گفته اند این رساله و این نقل تا حال من نه دیده ام باز حضرت شایبه
فرمودند قال الله تبارک و تعالی و لو بسط الله الرزق لعباد لبلغوا الارض و ما می بینیم که حضرت سلیمان حضرت
یوسف علیهما السلام حضرت ذوالقرنین را بسط رزق شده بود و نبی از کجا که کمال طاعت و انقیاد داشته اند
پس ملازمت میان نبی و بسط چگونه صورت بندد مولانا جوابی گفتند حضرت شایبه فرمودند این جواب در فلان
تفسیر مذکور است و در این کتب بنی بناظر میرسد مولانا جوابی ببحث توانستند داد از اصل سوال جواب دیگر دادند
و آنرا هم حضرت شایبه جواب تفسیری کردند و فرمودند تا آنکه مولانا داده جوابی نقل کردند حضرت شایبه هر چه در حواله
بتفاسیری کردند و بجهت ایران وارد فرمودند آخر مولانا عاجز شده از حضرت شایبه خواستن حضرت شایبه فرمودند
و کتب عربیه مقرر کرده اند که چون فعل را با فاعل ظاهر کنند باید فعل و خوران فاعل باشد چنانچه نبی الامیر المدینه
و نمیکه میگویند که بنا بر مدینه عظیم و خور قدر امیر باشد چون اینجاق تعالی بسطت بسط و بسطت فرموده بلکه بسطت فرمود

پس سبلی که در خور قدرت او تعالی باشد مستلزم لینی است و ملازمت درست است چرا که آن چنان بسط خود تا مال
 بوجود نیامده است اگر سبای شزده هزار عالم هفتاد و گور هفتاد و گور عالم یکسده بدید باز در جنب قدر او تعالی چینی
 نیست مولانا تکبیرین نموده گفتند علم حضرت لدنی می نماید شاه عالم فرمود که شما یک کلیدنی مشتت مراحرا صنایع
 می کنید و آتین برزده نمودند که از پس در آنجا و وقت مطالعه تکلیف فرموده بودند چنانچه بود مولانا بر آنجا
 بوسه داده حضرت شدند چون بدلیز رسید بر گوشه ردا خود ثقلی یافتند دیدند که مشتت ز رسته اند و میان
 مخدوم کرده گفتند شرط خود عمل آمد و این چهارم عمل نیامد شما این ز رپس برید میان مخدوم گفتند پیش ازین امتحان
 مکنید و مواد بگذارد و ز را گیرید مولانا گفتند نمیشود البتہ زیرا میان مخدوم گفتند تا جواب آوردن من
 شما منتظر باشید مولانا بر دلیر نشسته و میان مخدوم با عرض رسانیده حضرت شاه فرمودند مولانا بگویند
 که عالم متقی شریک اگر اراجحت فتوی بود باید که از شما استفتا کنیم شما خود منصف شوید که ازین بشما داده ام یا کس
 من بشما داده یا شما از من برداشته اید تا اگر گفتن آن ردا باشد این ز رست که خالق از معادن خلق میکند و گوشه
 ردا شما هم خلق کرد پس بشما گفتن آن اولی باشد یا من و اگر شما به من میکنید بگیرم میان مخدوم پیش مولانا آمد پیغام
 گذری که دند مولانا ز گویید گفتند که میان بشما چنانچه طریقت کامل است و شریعت نیز کامل است و از آن روز
 باز بلازمت می آمدند و بهر نامیر و ندر سیت زگر دگویی خوبان میفشاندند و من تقوی چه دانستم که روزی
 خواهم آن را توتیا کردن به مولانا عماد الدین طامری آسم شریف ایشان محسود است
 پدر ایشان مرد تبری بود ساکن ملازم که در حوالی شیراز واقع است از آنجا خرگاه ز رست مرصع و بکلان بجواب بر شمار
 ولانی آبدار مرتب ساخته وارد بند گردید چون بادشاه آنجا خرگاه نخرید و پس دادان آنجا نام و پیشمان گشته
 در احمد آباد گردید چون بخدمت حضرت شاه میر شریف شد بعد استفسار احوال آن خرگاه اطلبید لقبیت لکدی و پی خرید
 فرموده بخوان بیخاد او ندو ندن بسک و لایتی از زیر قالینا دانید چون آن سوداگر ز خود تمام بسک و لایت قبض
 کرده بخدمت حضرت شاهیه آمد و التماس نمود که توجرت شما از مرد دنیا هیچ آرزو ندارم مگر اینکه بشیخوخیه رسیده ام و فرزند
 ندارم توجرت فرزند که حق تعالی مرا فرزند می دهد فرمودند که حق تعالی می تو فرزند می خواهد داد و ستون دین خواهد شد
 بنام من او را مسخر خواهی کرد و حضرت فرمودند چون این مرد بولایت شیراز بسکن خود رسید حق تعالی او را پسر
 داد و بسبب حکم شاهی محمد نام و عماد الدین لقب داشتند و عماد الدین محمد کلان شد فضیلت بسیار کسب کرد و چنانچه
 شهره آفاق گردید چون شنیده بود که وجودش بسبب دعای حضرت شاهیه است و ام جلاله کجرات و مرید حضرت

لاک قطب الدین که خلیفه خاص حضرت شاهیه بودند شد و در علوم ظاهری بی نظیر آفاق بود و در علم باطنی نیز طاق گشت
 و بارشاد اهدت در خلق مشغول گردید و میان وصیه الدین از جهات گردان مولانا که کوراند عرس دوم شهر جمادی الاول
 مقرر است مولانا احمد بن سلیمان قدس سرهما اهل زاد و بوم ایشان کرواست والد ایشان مولانا سلیمان
 و در احمد آباد گردید از خدمت شیخ عبدالحق دهلوی کسب فیوضات نموده فاضل متبحر و صاحب تصانیف بوده ذات
 قدسی صفات مولانا احمد یگانه آفاق بوده در همه علوم دست رس داشته و او را فروع و اصول و جامع معقول و
 منقول بودند در اکثر علوم تصانیف دارند و درین دیار علم معقول اکثر از ایشان رواج یافته از جمله تصانیف
 فیوض القدس کتابیست از علم کلام که از الهامات توان گفت اکثر تحصیل ایشان پیش مولانا محمد شریف بوده
 شرح مواقف و علوم اکثر تقلید از مولانا ولی محمد خاوند قرابت لغت از میان شیخ فرید کرده و ریاضی از شاه
 قباد مخاطب بدیانت خان اخذ نموده احازت احادیث و بعضی علوم از والد ماجد خود مولانا سلیمان گرفته تاریخ
 بیت و یکم شهر جمادی الثانی روز دوشنبه وقت عصر ب عالم قدس شتافته مخدوم العالم مولانا شیخ نور الدین
 شاگرد رشید ایشان بود تاریخ وصال شریف ایشان یافته مصرع شمع که بود زانجمن علم گل شده در قبر مولانا
 سلیمان و مولانا احمد هر دو بزرگوار عقب مسجد و مقبره موسی سماگ طرف غرب واقع است میان خوب محمد شتی
 درویش کمال و صاحب لسان و صاحب سخن بودند در لغت و دست رس داشته و بر جام جهان نما شرح نوشته
 امواج خوبی و خوب ترنگ نیز از ایشان یادگار مشهور و معروف است بیت و چهارم شهر شوال سنه یک هزار
 و یک صد و سه ب عالم دیگر انتقال نمودند تاریخ وصال خوب شتی گفته است قبر شریف در چوک احمد آباد متصل مسجد
 حضرت الملک دروازه خار و واقع است سید تاج الدین خلیفه حضرت سید جلال مخدوم جهانیان اند قبر
 شریف اندرون شهر نزدیک خوبی محمد یک خان در مرزان پور واقع است عرس شریف دوم شوال المسکرم
 واقع است شاه محبوب مجذوب قدس سره قبر شریف بیرون دروازه کالو پور واقع است عرس
 هزدهم شهر شبان میشود میان خا مان شاه قبر شریف در احمد آباد عرس چهاردهم شهر جمادی الثانی سید
 عبد اللطیف رسول دار قبر شریف بر تالاب سر کبچ واقع است عرس بیت و نهم شهر جمادی الاول مقرر است
 حاجی جمال قبر در برام پور واقع است عرس بیت و ششم رجب المرید سید عبد الباقی شمشیر سوار
 قبر شریف بیرون دروازه اسلور واقع است عرس بیستم شهر رجب شیخ عیسی قبر در برام پور واقع است
 عرس دوازدهم شهر شبان مقرر است گنج شهبید مقبره متصل اساول واقع است عرس بیت و نهم شهر

جمادی الثانی مقرر است پیر غیب قدس سره قبر شریف نزدیک شهید واقع است عرس نوزدهم شهر حبیست
گوهر شریفید قبر نزدیک تالاب کانگریه واقع است سالار شریفید قبر نزدیک تالاب کسوریه واقع است
عرس شانزدهم شهر حبیست میران شاه سعید شهید قدس سره قبر شریف عرس پو واقع است
عرس بیست و پنجم حیدر میمان شاه پیر محمد قدس سره دارد این دیار گردیده مسجد جامع سکنه در زید
تا آخرها بنجالبس برده الحال هم خادوانش در آنجا میباشند از اوت در سلسله قادریه داشتند و از طرف میان
و بیه الدین هم خلافت با ایشان رسیده مشغول و صاحب طریقت و سلوک بوده و اکثر تلمیذین و شاگردان خود
و تخریب و ترک اختیار کرده گوشه نشین و عزلت گزین بودند و هیچ با آمد و رفت نمی کردند و در تقوی و سلو
تمام داشتند بعضی اوقات بعضی تلمیذات سهم از ایشان سرزده چنانچه میگویند و منم پیر محمد عین الله
عمون خلق احوال گشته باشد به مقوله ایشان است و الله اعلم ازین مراد ایشان چه خواهد بود باعتبار ظاهر
نهایت مشکل است یا آنکه ازین مقوله رجوع به آن است آورده باشد چون اکثر قوم بوا میر رسید گردیده اعتقاد
بدیشان آورده بودند و زین العارین پسر خواند عبدالعزیز نیز شیوه مشیخت اختیار کرده و اکثر بوا میر را میگفت
اینم پیر سعید و مریدانش بسیار شاق آمدن بابران یعنی مریدان و معتقدان سید بموجب استخراج ایشان
زین العارین به بجزستی تمام کشیده آورده چلکا گرفتند که من بعد کسی را میزدند و باز گرد این کارگردان اجتماع
اینم یعنی جوان مروغان بانی بسیار بر هم شد و بر آشفت و کسان خود را فرستاده که سید را کشیده بیارند
و اینجای حاضر سازند هر گاه ایشان حاکم اند باید که در بعد از نشینند چون الفورخان بانی برادرش مرید و معتقد
سید بود در مقام عذر و معذرت در آمده طلب سید را و قوف گردانیده اما از وقوع این واقعه تا ملائمتش
غیر در نهاد سید جوش زد و بر توصیف جلال بر ایشان غلبه آورد و بر تیرتاریت و تمام بدنش سرایت کرد و فلق
و اضطراب پیدا شد میغلطیدند و پلوی پلوی میکردند و چند خادمان آب سرد در گوشش و بدن سید میرنجتند
لیکن هرگز انطفا و حرارت نمیشد تا سه چهار روز همین حالت ماند آخر همین حالت بیست و هفتم شهر جمادی الاولی
سه یکم از یکمید و شست و سه بر حمت حق پیوستند اندرون شهر متصل حویلی صلاح الدین خان مدفون گردید
خادمان ایشان گنبد و مسجد و باغچه و غیره عمارات درست کرده اند شیخ علی رضا قدس سره
از سر بند و از این دیار گردیده توطن اختیار کردند از اوت در نقش بندیه از بزرگان خود دارند و خلافت و نعمت
از خاندان حبیست از میان شیخ یکی چشتی گرفته صاحب جرد و حال بوده اکثر اوقات در مجلس سماع حالتی روی میداد

و اشکهای خونی از چشمها میرنجستند و توجیه نمیدادند اکثر شب بیدار میبودند و عبادت میکردند و رفاه دولت ظاهری
 بر وجه اتم استیفا داشتند اکثر امریان و کمن که بجز او نبودند و زنجبک و اردو این دیار گشته مرید و مستقدان ایشان بودند میت
 و یکم ششصد و بیست و سه نیکبزار و یک صد و چهل و دو در حلیت نمودند و قبر متصل جوهر پلواره واقع است محمداً شاه پسر کلان
 ایشان که طالب علم و خوش نویس بوده بالای ایشان گنبد سنگین ساخته سونع چرب و هندو بل در ناس متعلقه حویلی
 احمد آباد در وظیفه فرزندان ایشان مقرر است **سید محمد مسلی** قدس سره سالک مسالک طریقت واقف
 اسرار حقیقت شاغل ذکر خفی و ملی سید محمد مسلی که مسقط الرأس ایشان بلده احمد آباد است از عنقوان جوانی ترک
 دنیا می فانی نموده گوشه انزوا گزیده در خارج مسجد بنا نموده فصل بنانی وزیر محمد و سلطان ثانی است در سال
 دروازه جمالی پور سکنه در زبیده بعبادت احدیت و حصول مرضیات بارگاه صمدیت اشتغال داشت و پنج بیت اشعار
 الحرام در یارت مرقد سید الانام علیه الصلوة والسلام در دفتر مشرف گشته بود شب یکشنبه نهم شهر صفر سنه
 یک هزار و یکصد و پنجاه و چهار داعی حق را بیک اجابت گفته در آن همان بسی مدفون گشت میر حسام الدین که امی
 تخلص بنموده ابیات چند در تاریخ رحلت ایشان انشا نموده **قطعه**

<p>بحر امواج حقیقت مرشد روشن همی معرفت را شمع تابان شرع را چشم و چراغ گزین با اسم محمد ضم کنی اسم علی از صفر هفتم ز کیش زبیر بیستم شب از سر و شش امی چون سال انتقالتش خواست گفت</p>	<p>پیر اصحاب طریقت سید صاحب وقار اهل دل را مقتدا و اهل دین را افتخار از لب لعلت کند گل نام آنوالا تبار کرد از در الفت از ملت سوسه دار القرار پنج کرت یا محمد یا علی در دل بسیار</p>
---	---

ابراهم شریف قدس سره نزدیک باره نین پور که قبر ایشان برای رفتن اشتهار دارد در عرس میت
 و ششم حبیب است شاه عباس قدس سره در جمهوری آسوده صاحب تقاضایف و تصوف و سلوک
 و کامل از سادات رضوی شهیدی در سال هزار و هشتاد و هجری وارد این دیار گردیده بکه معظریه وانه گشت و پنجبال
 در آنجا سکونت در زبیده در سال هزار و بیست و شش بیاحمد آباد آمده در سنه هزار و شصت و سه وفات یافتند
 شعر سین حبیب علی الف سحریه به کان با و ناس ربیع الاول به عمره دل انه حکیم روح لیل الخفیس
 فی ربیع الاول به مسجد سنگین در جمهوری بنا نموده اند که مرمت طلب شده تا حال باقیست عرس ششم
 ربیع الاول مقرر است احوال بزرگان که اطراف و جوانب قببات و قریات و سرکارات بلده احمد آباد در اوقات

اندرخت ایام زندگانی بسر برده و بها بجا گذرشته آورده اند بقدر حال آنچه واضح شده و واضح گشته بر لوح بیان
می آرد و بر بعضی تبیان می نگارد و ذکر بزرگانانی که در شهر نهر و المعروف پلین آسوده اند
سید محمد بر همین قدس سره نسید احمد المثلث مورث شیخ جهان در کتاب منازل الاولیا که در آن حوال
بزرگان پلین مندرج چنان نوشته که در زمان حکومت راجه سدر اجینگه بعد از چهل سال از ابتدای حکومت او
سید السادات سید محمد بر همین لباس زنا داران تلبیس گشته بود که راجه سدر اجینگه شد هر روز برای او طعام پخت
میخوردانید تا مدت مسیت سال بدین منوال گذشت و نویسه بر اوجه معلوم شد که این زنا دارانیت مسلمانان ایشانرا
و حصولت طلبیده پرسید که بر همین نیستی گفت بل مسلمانم راجه درخواست که او را در آتش زنده اندازند ایشان
جان بحق تسلیم کردند و توده گلهای تازه گشت کسان خود را طلبیده فرمود که این توده کل را در چادر بسته بر کنار
تالاب من سازند چنانچه قبرش تا حال بر کناره سینه سنگ موجود است بابا حاجی حسب قدس سره
و حکومت سدر اجینگه حضرت قدوة العارفين امیر روم شیخ محمد بابا حاجی حسب رفاهی که مرید و خلیفه سید احمد بزرگان
در سنه ششصد و شانزدهم هجری که از کله آفتاب اسلام معلوم میشود در پلین تشریف آورده اند و در روز دهم شهر حسب
سنه ششصد و هفتاد و هجری که لفظ کفر شکن بران دال است وفات یافتند و قبرها بنجام است شیخ
احمد دهلوی قدس سره حضرت شیخ احمد دهلوی بن شیخ محمد المعروف بابا دهلوی خلیفه شیخ نسلی
دهلوی بودند در زمان حکومت سدر اجینگه در سنه پانصد و سی و سه سال هجری که از کله و نطق اسلام آمد واضح
است در شهر نهر و المعروف تشریف آوردند و مسیت و دو سال بر سجاده عبودیت مانده در سال پانصد و پنجاه
و پنج هجری که بلنقا نور کبریا اقدس ظاهر است ازین جهان جلت فرمودند بعضی میگویند که سدر اجینگه را سید
محمد بر همین مسلمان کرده بود و اما محدوم تر شده بر روایت دیگر معلوم شد که حضرت بابا حاجی حسب اورا مسلمان کرد
و کله شهادت تلقین نمودنی الحال غیب شد و بعضی بر آنند که بابا حاجی حسب اورا کشته است اما هیچ تحقیق
نشده که مسلمان گشت یا کشته شده و دهند و آن بر آنند که از زبانی بعضی جوگیان معلوم میشود که راجه سدر اجینگه
تا سال زنده است مسلمان شد و گذشته گشت حق تعالی اورا غائب ساخته و اقدس علم ابرار آن قول اعتبار
نیست بهر طوری سدر اجینگه تا پید شد سلطان حاجی بود قدس سره حضرت زائر الحرمین الشریفین
سراج السنه ابوالبرکات سلطان حاجی بود بن ابوصالح عبد الله در عهد حکومت راجه کرن سونکی در نهر و المعروف
آورده تاریخ تشریف آوردن ایشان بلوح الشمس است و در سالش و نصف ماه حسب پانصد و سی و سه هجری

که از کلمه عشق الله بر می آید و نسبش بشارت بن لوقل میرسد و این هم فقیه ابواللیث سمرقندی است شیخ
احمد عرفانی قدس سره حضرت قدوة العاشقین زبدة العارفين شیخ احمد عرفانی العباسی در سنه پانصد
و شصت و یک هجری در عهد حکومت راجه سردار حبیب گه در نروال تشریف آورده از مکه معظمه و اصل ایشان از وظائف
است صاحب لالت و مقامات عالیات بوده و همیشه بحسبیل عرفات عبادت میکرد و ازین سبب عرفانی لقب
یافت و شائمی مذہب بودند و نسبش بصلوq بن عباس میرسد در سنه ششصد و چهل و پنج از اینجهان جلت خود
شیخ معز الدین سلیمان شهید قدس سره ایشان همراه سلطان علاؤ الدین ابداء زنگ
کنز از آئینه بلاد گجرات به تیج آبدار اوز و گذشت از دہلی بہ پٹن تشریف آورده شہید شدہ تفصیل این مقال بہ عنوان
است کہ حضرت مقدم سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم سلطان صلاح الدین رادر خواب
بشارت فرمودند کہ علاؤ الدین علاؤ الدین است سوخی گجرات برو کہ در شہر نروال عرف پٹن کرن کافر سی سنت
حکومت دارد و مسلمان را میر بخاند اور تیج آبدار قتل نما و اسلام را بر رونق تازه ده سلطان بیدار شدہ متحیر گشت
کہ این چه خواب است پس بار دیگر بر روز شب دویم مکر در خواب دید کہ حضرت مقدم صلی الله علیه و آله و سلم
میفرمایند کہ علاؤ الدین عزم تخییر گجرات کن حضرت امیر المومنین سید المسلمین امام المشرق و المغرب اسد الله
الغالب علی بن ابی طالب کرم الله وجهہ بشیر در دست سلطان علاؤ الدین عنایت فرمود سر مبارک بر پشت
سلطان مالید چون سلطان بیدار گشت دید کہ شیر بر کمر بسته است و قبضہ در دست است فی الحال منو کہ در نماز
بخواد امنه و مستعد عزم تخییر گجرات نمود حضرت شیخ معز الدین سلیمان بن شیخ علاؤ الدین گنج روان سپردہ
و صاحب سجادہ حضرت شیخ فرید گنج شکر قدس سره برای زیارت حضرت خواجہ قطب الدین در دہلی تشریف آورده
بودند و سلطان مرید پدرا ایشان بود بہت رحمت و در خدمت حضرت شیخ آمد و بیان خواب کہ مکر از حضرت صلعم
یافتہ بود التماس نمود شیخ تبسم نموده فرمودند کہ برای رحمت پیش فقیر آمده آید و فقیر را امر شدہ کہ رفاقت سلطان
نماید حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم مشبہ مراد خواب بشارت دایہ اند کہ تو شہید خواهی شد سلطان
بسیار خوشوقت شد و بر رفاقت شیخ معز الدین از دہلی بر آمد و برای تخییر ملک گجرات بلد و چسپان کوچ بکوچ
روان شدہ در سپیل روز در نوای نروال رسید و پورہ اناورہ کہ مولراج سوئکی در حکومت خود آباد ساختہ
و باغ و بہتان داشت بکرم الہی در دست سلطان تمام پورہ رفاقت و تاخت کردند و در سہ ہزار کس جان روز
تہ تیج آمدند و سلطان در ان پورہ کہ باغ و لکشان بود محل نزول جلال فرمود حضرت شیخ معز الدین سلیمان

میکشایان و غیرہ

که همراه بود در باغ باغچه فرو و آمد و با کفار و البیت و دور و زنجبک بجلد ماند و سپهر حضرت شیخ مسیح
 فضیل نیز همراه بود در خدمت سلطان اظهار نمود که بیت و دور و زنده که هر دو طرف جنگ میشود و الماسج صوت
 فتح و نظر نمی آید سلطان تبسم فرمود و گفت که حضرت سید عالم علیه و آله و سلم را هم کاب پدر شما کرده
 و فتح این شهر بنام پدر شما است شیخ فضیل بخدمت پدر بزرگوار سخن سلطان بیان کرد که یکا یک خبر آوردند که
 سلطان بزمیت خورده پس پادشاه سلطان خود سوار شده است بجلدی خود هم سوار شدند و فضیل و وصیت
 کرد و محل حواله نمود و خورد و کلان را با ایشان سپرد و خرقة خلافت و سوادگی بخشید و روان شد چون آواز
 سلطان بگوشش آنحضرت درآمد که گویند یا شیخ درین شکلم در فراد دستگیری نما آنحضرت پادشاه
 نزدیک سلطان آمده سلام علیک نموده اسپ آنحضرت در حرکت آمد حق تعالی فتح داد و آنحضرت در حرکت شربت
 شهادت چشیدند پانزدهم ترم ترم شیر بریدن ایشان بود و سی و سه کفار را بکشم را نیند و سپهر را جدا
 گرفته حواله شیخ فضیل نمود و او را زد و در پدر خود را دید که در میان راجپوتان ایستاده است به شیخ فضیل گفت
 که اگر پیش پدر برسانید شمار بسیار مال و زر خواهد داد شیخ فضیل پرسید که پدر تو کدام است او از انگشت
 نشان داد شیخ فضیل این پسر را بر پشت اسپ نشانیده پیش کرن دو انید کرن پسر خود را و دیده خوشحال شد
 و راجپوتان که گرداگرد ایستاده بودند از ترس شیخ کناره گرفتند شیخ فضیل کرن را هم دستگیر کرده پیش
 سلطان آورد سلطان هر دو را گردن زد بعضی میگویند که پسر راننده حواله شیخ فضیل نمود و قلعه کمند را تاخت
 و تاراج نمود و جمیع اسبها را چپوتان بدست لشکر اسلام آورد و فتح و نصرت سلطان شد از نوکران سلطان یک هزار
 و سی پاداه و نصد و پنجاه و سه سوار سواهی حضرت شیخ بزرگوارین بدرجه شهادت رسیدند و هفت هزار و نصد و
 پنج کفار قبل درآمد بتاریخ دوازدهم شهر محرم الحرام سنه هفت صد و چهارده هجری این واقعه و پیدای شیخ
 چهاردهم من بعد از نماز ظهر تمام ششیدان را دفن کردند یازده گنج علیهم السلام شد و حضرت سزالدین را از همه علوی و مدون
 کردند تاریخ شهادت حضرت شیخ از قدوة الاصفیا سلفید میشود سلطان خان اعظم سرور خان غوری در پٹن
 گذاشته خود توجیه بر وجه شد خان اعظم در پٹن تالاب عظیمی ساخت و خان سرور نام نهاد که مشهور معروف است
 و سلطان علاء الدین شیخ فضیل پسر شیخ منصور مذکور را از پٹن طلبیده همراه خود بدلی برد مولانا یعقوب
 قدس سره سید ابویوسف یعقوب سید ابوالحسن احمد نمبره سید مرتضی علم الهدی صاحب کرامات و خوارق عایه
 و جامع علوم معقول و منقول و صاحب تصانیف بود از ولایت الفغان بخوردن و التشریف آورده توفیق گشتند

سلطان سوار شده و تعاقب نمود حضرت شیخ عزالدین شامیه بود ساطاریه

در حسن صورت یوسفی و در ولایت و در است و ارث حقیقه حضرت امیر المؤمنین حضرت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه توان گفت شافعی المذهب بود چون سلطان بنجر الف خان بنجر بابا بقیتا و سزار سوار و پیاده برای تئیر پهلون سر و اول در زمان حکومت راجه سردمولن با کلبه فرستاد و بادت چنبال و یازده ماهه مقابله و محاسره با او اند الف خان در نیت مقابل قلعه اک مسجد سنگین ساخت هنوز کار با تمامه رسیده بود که خبر وفات سلطان بنجر رسید الف خان از راجه سبلنهار گشته بولایت خوشین مراجعت فرمود حضرت قدوت العلماء مولانا یعقوب که همراه الف خان اشرفیت آورده بودند در سر و اول آمدند و همیشه درین مسجد درس میفرمودند الف خان وقت رحلت ده هزار تنگه بخدمت مولانا گذرانید صاحب سخن اشارت چند در تعریف و تاریخ آن مسجد گفته این است منطوقه سر بناتند مسجد جامع منور و

والتان یا تیره واسط بخت امام اعظم موسی الکاظم و سید صاحب

نباشد مثل او در ملک دیگر	خلیل الله در مکه حرم صفت	بمثلت درین شد بیت خوشتر
بشهر بنر و اوله دار اسلام	شده بسی بحکم شاه سرور	عزیز بر فرق او گرد و فلک و ار
برای دیدن محراب و منبر	سریم کعبه شد در دار السلام	که اسنت المدان گشت بست
بناشد خانه از امر خداوند	گواز لفظ نادوی بیت اکبر	بنا کرد است عالی بیت اسلام
از درونش شده دین پیوسر	پسین ششده و پنجاه پنج بود	بجرت سید سالار محشر
رسانده در موه و لیتده امتاسم	الف خان نامور سلطان بنجر	مخدوم العالم قدس سره

مرح الابدال و الاوتاد مخدوم عالم بن سید اسماعیل بن سید ابوالقاسم بن سید ابو جعفر بن سید ابوالیوسف نهرالی میسر و وقتی که سلطان مظفر که ظفر خان نام داشت بحکم سلطان فیروز شاه جغت تبذیر نظام مفرح که بلقب رستی حسان مشهور بود از دلی به پین آمده راستی حسان از پین گریخت به لطنایت رفت ظفر خان برای ملاقات حضرت مخدوم آمده ملاقات نمود حضرت مخدوم بهیچ خاصه که از حضرت قطب الاقطاب مخدوم جهانیا یافته بودند به ظفر خان عنایت نموده فرمودند که انشا الله تعالی راستی خان از پین گریخته بدست هلاک خواهد شد و شما از بد حضرت مخدوم جهانیا و الی این ملک خواهی شد ظفر خان مرض شده بخانه خود رفت روز دیگر حضرت مخدوم برای دیدن ظفر خان تشریف بردند ظفر خان در اثنا حکایات از مخدوم پرسید که این مسجد سنگین کدام شخص ساخته فرمودند الف خان بنجر بنا کرده است حضرت مخدوم جهانیا نمازده وقت درین سجد او فرموده اند ظفر خان بجز و استماع این سخن که حضرت سوار شوند و مرا بنجار نشان دهند حضرت مخدوم و ظفر خان با اتفاق در آن مسجد آمدند و ظفر خان راجای نماز حضرت قطب الاقطاب نمودند ظفر خان در آنجا مشکف شد و مخدوم را نیز

پیش خود داشت بعد از آنکه از اعتکاف برخاست بخدمت مخدوم التماس کرد که اگر حضرت شود در ضمن این مسجد گنبدی بنا کند حضرت فرمود بهتر است نظرخان بر دیوار تمام مسجد کشیده و در ضمن مسجد گنبدی ساخت

شاعری در تزیین گنبد گفته شعر	بجای سید الاقطاب مخدوم	ز هندستان به پین ش مظفر
بشارت یافت از مخدوم عالم	نشسته مسکف در زیر منبر	بابر شاه دین سلطان اعظم
بمانده پیش او مخدوم اکبر	بجای ستونهارا پسجد	شمرده مردمان از راه اظهر
ستونهای پنج هزار پا افتد و پنج	در آن مسجد نماده شد بزبور	چون در آمد مظفر دید مسجد
پسمنش کرد یک گنبد مقبر	بگو تاریخ سال گنبد او	بود مقصد نود و پنج بر سر

شیخ حسام الدین عثمان بن داؤد فاروقی الملتانی خلیفه حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا
 بودند در سنه شصت و نود و پنج هجری در پٹن تشریف آورده بودند در پٹن کیسال صاحب ولایت
 آنجا بودند بتاریخ هشتم شهر ذیقعد سنه هفتصد و سی و شش هجری از اینجا کوچ حلت نمود و عمر نود و هفت
 سال بود مخدوم سید حسین خنکسوار قدس سره بن سید عمر رضی الغیاث پوری مرید و خلیفه
 حضرت سلطان المشایخ بودند و صاحب ولایت دهبولی اند بموجب حکم سلطان المشایخ در پٹن تشریف
 آورده سنه هفتصد و سی در اینجا سکونت ورزیدند و عمر مبارک آنحضرت یکصد و سی و پنج سال شده بود غزه
 شهر جمادی الثانی سنه هفتصد و نود و هشت سال هجری بر حمت حق پوستند و مزار آنحضرت بر تالاب
 سه لنگ واقع است و آنحضرت سید تلج الدین قادری بهاری قدس سره
 آنحضرت مرید و خلیفه وال خود سید اسمیل بن سید محمود بن سید ابراهیم بن سید اسمیل بن سید یعقوب بن سید
 شهاب الدین که از اولاد قاضی القضاات ابو صالح نصر بن عافق ابو بکر عبد الرزاق بن سید عوث الصمدانی است
 نقل است که آنحضرت پیر الحوزة و حافظ صحاح صحیحین بود گویند که در سال هزار و هفت با قطع راز سرکار
 سید قاسم پیر سید محمود یاریه که عارف پیر است و در ویش نوعی بود گفته فرستاد که درین دو سه روز سید تلج الدین
 غایب و پسین سفر خوابید آگهی باد چون سیومی روز شد پس از پیغام شیخ عالم بقاموده پدید و جهان فانی کرد
 پیغام نویسندگان را که چه حسرت فرودند چهار پیر داشت سید جمال و سید احمد و سید اسحاق و سید ابراهیم که این را
 خرقه و سجاده سپرد و فرمود بانشین منست خوابگاه پٹن را تحت رحمت باد خاک تاج الدین وفات آنحضرت بتاریخ
 یازدهم ماه جمادی الاول سنه یک هزار و هفت و قبر شریف اندرون قلعه کند نهاده واقع است **شیخ جمال الدین**